

اشکانیان و سنت‌های کهن ایرانی: پای‌بندی یا عدم تقید اشکانیان به سنت‌ها و موارث فرهنگ ایرانی

روزبه زرین‌کوب*

فرشید نادری**

چکیده

برخی کارشناسان درخصوص دل‌بستگی اشکانیان به فرهنگ و سنن ایرانی تردیدهایی روا داشته‌اند با این حال در تحقیقات اخیر شواهدی علیه این رویکرد ارائه شده است. گذشته از پیوندهای کهن فرهنگی و هنری ساتراپی پارتیا با سنن و فرهنگ ایرانی باید نمودهای فرهنگی، سیاسی، و اجتماعی سنن ایرانی، در دوران طولانی اشکانی، را به‌مثابه شواهدی علیه این رویکرد تلقی کرد. در این جستار، با بررسی برخی از این شواهد، سعی می‌شود خطوط اصلی استمرار و تداوم سنن کهن ایرانی از دوره‌های کهن تاریخ ایران به دوره اشکانی نمایانده شود. از دیگر سو، تلاش می‌شود به این پرسش اصلی پاسخ داده شود که «آیا سنن کهن ایرانی در این دوران از پویایی و سرزندگی برخوردار بوده‌اند یا خیر؟» بر اساس این بررسی، انقطاع و گسست قابل توجهی درخصوص سنن ایرانی در دوران اشکانی مشاهده نمی‌شود و ساختار فرهنگی، سیاسی، و اجتماعی جامعه ایرانی وفاداری ویژه‌ای به سنن کهن ایرانی نشان داده است. از طرفی، برخی از این سنن از مجرای ایران اشکانی به دوران ساسانی انتقال یافته‌اند. بنابراین شاید منطقی‌تر باشد که بر اساس شواهد موجود از یک استمرار و تداوم تاریخی و فرهنگی گفت‌وگو کنیم.

کلیدواژه‌ها: اشکانیان، ساتراپی پارتیا، سنت‌های کهن ایرانی، استمرار فرهنگی، دوران ساسانی.

* استادیار گروه تاریخ، دانشگاه تهران zarrinkoobr@ut.ac.ir

** دانشجوی دکتری تاریخ ایران پیش از اسلام، دانشگاه تهران (نویسنده مسئول) Farshid.naderi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۲/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۷/۹

۱. مقدمه

دیر زمانی به طول انجامید که تاریخ و فرهنگ ایران اشکانی در تحقیقات ایران‌شناسی جدی گرفته شود و سهم قابل توجهی از انتشارات این حوزه را به خود اختصاص دهد. این رویه محصول نگاه بدبینانه به تاریخ و فرهنگ دوران طولانی و کم‌تر شناخته‌شده اشکانیان است. در این جستار تلاش می‌شود به رویکرد اشکانیان به سنت‌های کهن ایرانی از دریچه تازه‌ای نگریسته شود. به نظر می‌رسد، با بررسی مجدد و دقیق شواهد و مستندات تاریخی، بتوان درخصوص پای‌بندی یا عدم تقید اشکانیان به سنن کهن ایرانی نتایج متفاوتی از نتایج و قضاوت‌های گذشته به دست آورد. در این راستا نیازمند بررسی نظریات متفاوت و گاه متناقض محققان این برهه از تاریخ ایران نیز هستیم. شاید بتوان با اندکی اغماض نظریه رایج و مسلط گذشته، مبنی بر وجود شکاف و انقطاعی فرهنگی بین دوره‌های هخامنشی و ساسانی، را در پرتو تحقیقات نوین با دیده تردید نگریست. این مقاله با چنین رویکردی نگاشته شده است و تلاش دارد، با بهره‌مندی و استفاده از نظریات نوین برخی محققین حوزه تاریخ اشکانی، در برخی اصول مسلم‌انگاشته‌شده پیشین بازنگری انجام دهد. در ابتدا، بحثی درباره جایگاه «اشکانیان در تاریخ ملی ایران»، در مقام مقدمه‌ای برای ورود به مباحث اصلی، مطرح می‌شود در ادامه، زیر عنوان «اشکانیان صحرائشین» و «اشکانیان و هخامنشیان»، به برخی شبهات پاسخ داده می‌شود و تلاش می‌شود، در راستای مدعای اصلی مقاله، شواهد و مستندات لازم ارائه شوند.

۲. اشکانیان در تاریخ ملی ایران

پیش از این که بحثی با عنوان «نمودهای فرهنگی و اجتماعی فرهنگ اشکانی در فرهنگ ایران عهد ساسانی» قابل طرح و بررسی باشد، و نیز پیش از این که بتوان به بازتاب‌ها یا استمرار سنن ایرانی از عهد اشکانی در دوران ساسانی از دریچه مسائل فرهنگی و اجتماعی اشاره کرد، نیازمند طرح بحثی جدی درخصوص تقید یا لاقیدی اشکانیان به سنت‌ها و موارث ایرانی هستیم. این بحث به‌ویژه از این جهت حائز اهمیت است که در صورت ارائه‌نکردن شواهدی مستند درباره پای‌بندی اشکانیان به سنت‌ها و موارث ایرانی اساساً طرح مبحثی با عنوان بازتاب‌های فرهنگ اشکانی از منظر سنن ایرانی در دوران ساسانی فاقد پشتوانه علمی و روش تاریخی مستدل خواهد بود. به عبارت دیگر، هنگامی که اشکانیان دل‌بستگی و علاقه‌ای به این سنن و موارث کهن ایرانی از خود بروز ندادند

باشند نمی‌توان تصور تداوم و استمرار این سنن از طریق اشکانیان به دوران آتی، یعنی ساسانیان، را منطقی دانست.

برای این بررسی قطعاً باید به منابع مکتوب و مادی به صورت توأمان مراجعه کرد. منابع مادی، به‌ویژه در مورد اشکانیان، از اهمیت و ارزش بیش‌تری برخوردارند؛ زیرا تعداد و کیفیت منابع مکتوب این دوران بسیار اسفبار و ناامیدکننده است و عمدتاً بازتابی از جریان‌های فکری و سیاسی مخالف اشکانیان را نشان می‌دهند. با این حال، برخی از این منابع (در این‌جا منظور منابع یونانی و لاتین‌اند که در استفاده و ارجاع به آنان باید شرایط ویژه‌ای در نظر گرفت) می‌توانند در راستای بحث این جستار راه‌گشا و مؤثر باشند. از سوی دیگر، منابع مادی به‌ویژه سکه‌ها، آثار هنری، و معماری اشکانی می‌توانند در ترسیم خطوط استمرار سنت‌ها و موارث کهن ایرانی در دوران اشکانی نقشی مهم ایفا کنند. این مسئله به‌ویژه از منظر تبلیغات و باورهای مسلط گذشته در خصوص یونان‌گرایی افراطی اشکانیان قابل تأمل است. در این‌جا، از دریچه دل‌بستگی و پای‌بندی اشکانیان به سنت‌های ایرانی به موضوع خواهیم پرداخت.

پارتیان دراز زمانی گرفتار بدگویی و انکار جانشینان خویش یعنی ساسانیان بودند و در عین حال از بدگویی‌های دشمنان خویش یعنی رومیان نیز گزند دیدند و پژوهندگان زمان ما هم معمولاً، به پیروی از منابع کهن، آنان را بد جلوه دادند و ویران‌گر میراث هلنیسم و سلوکی نمودار ساختند. این بدنامی ظالمانه است؛ زیرا، چنان‌که ثابت شده است، پارتیان نه ویران‌گر میراث هلنیسم بودند و نه از بین برنده میراث هخامنشی و نه دشمن آیین زرتشتی. کمابیش پانصد سال بر فلات ایران فرمان راندند و سرانجام رومیان آنان را برابر و هم‌سنگ خود شمردند و دشمنانی قابل ستایش شناختند (فرای، ۱۳۸۲: ۳۹۳).

این بدنامی البته دلایل ایدئولوژیک و سیاسی نیز داشت؛ در متون و تواریخ اسلامی، که درحقیقت ترجمه‌هایی از خدای‌نامه یا تواریخ رسمی دوران ساسانی محسوب می‌شوند، تاریخ اشکانیان نارسا، مختصر، و مبهم گزارش شده است و حاکمیت اشکانیان به‌مثابه وقفه‌ای نامیمون در فرایند سلسله‌های ایرانی قلمداد گشته است.^۱ گذشته از تحریفی که درخصوص مدت فرمان‌روایی اشکانیان از طریق خدای‌نامه‌ها به متون اسلامی راه یافته، باید به واژه پرکاربرد «ملوک الطوائفی»، که بار معنایی منفی دارد، اشاره کرد. این واژه زمانی بار معنایی خاصی می‌یابد که آن را در برابر اقدامات تمرکزگرایانه اردشیر اول قرار دهیم که در منابع دقیقاً سیاست‌هایی عکس شاهان اشکانی در پیش می‌گیرد.^۲

در متون پهلوی نیز، که نشان‌دهنده دیدگاه رسمی و مذهبی دوره ساسانی‌اند، از پادشاهی اشکانیان با عباراتی نظیر «دش‌خدایی» یا «سرخدایی» یاد شده است. در *کارنامه اردشیر بابکان* فرایند تغییر حاکمیت اشکانی به ساسانی توسط اردشیر بابکان به‌مثابه مأموریتی الهی معرفی گشته است (فروه‌وشی، ۱۳۷۸: ۲۷). در این متن اخترشماران دربار اردوان از آمدن پادشاهی خبر می‌دهند که «خدایی و پادشاهی نو به پیدا آید و بس سر خدای اوژند و گیهان باز اندر یک خدایی آورد» (همان). پادشاهی اشکانی در این جریان رسمی، که نمودش را در منابع اسلامی و پهلوی می‌توان ردیابی کرد، تداوم پادشاهی اسکندر و جانشینانش انگاشته شده است. درحقیقت، آن‌ها بسان حکومتی بیگانه از سنن ایرانی معرفی شده‌اند که در دوران پادشاهی آن‌ها در هر گوشه‌ای از ایران شاهکی حکومت می‌کرد و پادشاهی متمرکزی وجود نداشت.^۳

بدون شک نباید از نقش ساسانیان و دستگاه گسترده تبلیغاتی آن‌ها در پیدایش، گسترش، و اشاعه چنین دیدگاهی درباره اشکانیان غفلت کرد؛ برخی از مهم‌ترین اتهاماتی که از جانب ساسانیان متوجه اشکانیان بود عبارت بودند از: بیگانگی اشکانیان با سنن ایرانی و دل‌بستگی و علاقه آنان به فرهنگ و آداب بیگانه یونانی، عدم تمرکز سیاسی و سیستم ملوک‌الطوایفی که از آن با عنوان «کدخدایی» یاد می‌شد، و بی‌اعتقادی اشکانیان به آداب دینی مزدیسنا (محمودآبادی، ۱۳۷۹: ۱۸۹). ناگفته پیداست که هیچ‌یک از موارد یادشده مبنای درستی ندارد و امروزه، در پرتو تحقیقات نوین، شواهد و مستندات تازه‌ای علیه چنین اتهاماتی ارائه شده است (Wolski, 1983: 164).

از سوی دیگر، نباید در این‌باره نیز دچار زیاده‌روی شویم زیرا خاندان ساسانی، که در بدو امر بیش از هر چیز نیازمند مشروعیت سیاسی بود، علاوه بر انتساب خود به خاندان کیانی از طریق ساسان و دارای دارایان (فروه‌وشی، ۱۳۷۸: ۵)، دست به نسب‌سازی و اتصال خود به سلسله اشکانی نیز زد؛ سخن بر سر پیدایی شاپور یکم از دوشیزه‌ای اشکانی‌نژاد و همچنین هرمز یکم از دختر مهرک، از صاحب‌منصبان اشکانی، است (الطبری، ۱۹۶۸: ۳۶/۲-۳۷). درحقیقت اشکانیان، در مقام پادشاهان مشروع ایران، در برابر ساسانیان، که برای تصاحب سلطنت با مشکلات فراوانی مواجه بودند، فقط دشمنانی قسم‌خورده نبودند. در این میان داستان‌هایی ساختگی از پوشیده‌ماندن نسب دختران اشکانی‌نژاد سبب پیوستگی ناخواسته خاندان ساسان با خاندان شاهی پیشین می‌شود. این روایات نشان‌دهنده وجهه سیاسی و مشروع سلطنت اشکانیان در نظر خاندان تازه‌قدرت‌یافته ساسانی است.

دشمنی و کینه ساسانیان نسبت به اشکانیان بر اهل تحقیق پوشیده نیست، با این وجود در ایجاد جریان فکری مذکور عوامل دیگری نیز دخیل، مؤثر، و قابل توجه‌اند، مثلاً نباید از منازعات و درگیری‌های مستمر و فرساینده خاندان‌های ایرانی و نقش آن‌ها در کاهش محبوبیت خاندان اشکانی غافل شویم یا نقش و جایگاه تبلیغات و بربرستیزی‌های منابع یونانی و رومی را نادیده بگیریم.

این تحلیل که تشدید جریان و فرایند تبلیغات ضد اشکانی ساسانیان را به دوران پادشاهی قباد اول و پسرش خسرو انوشیروان، و درنهایت دوران خسرو پرویز، منتسب می‌کند نمی‌تواند خالی از حقیقت باشد (یارشاطر، ۱۳۸۰: ۳/ ۵۸۴) و علل این انتساب متعدد است، مثلاً مواردی نظیر تلاش این پادشاهان در تمرکز قدرت بیش‌تر و کاهش قدرت اشراف؛ کتیبه‌های اردشیر و شاپور نشانی از سیاست کاملاً متمرکز ساسانی ندارند و اشراف همچون گذشته از اعتبار ویژه‌ای برخوردارند ولی از دوران قباد، و پسرش خسرو، تمرکز قدرت در دست پادشاه ایده سیاسی مهمی قلمداد می‌شود. شورش بهرام چوبین، که نژادی اشکانی داشت، نیز می‌تواند در این فرایند اشکانی‌ستیزی مؤثر بوده باشد. همچنین می‌توان به انتساب و انعکاس شیوه‌های مخالف ایدئولوژی ساسانی به مرام سیاسی و فرهنگی اشکانیان در نامه تنسر (که امروزه بر تاریخ تدوین یا دست‌کم ویرایش و اصلاح اساسی آن در عهد انوشیروان توافق نسبی وجود دارد) اشاره کرد (همان).

در نتیجه، شاید بتوان به تحلیلی که در بالا بدان اشاره کردیم، مبنی بر احتراز از بزرگ‌نمایی دشمنی میان ساسانیان و اشکانیان دست‌کم در ابتدای تأسیس سلسله ساسانی، استناد کرد. در این صورت ساسانیان تلاش می‌کردند برای مشروع جلوه‌دادن پادشاهی خود به پیوندهای خویشاوندی با خاندان اشکانی، البته در قالب داستان‌هایی که تلاش می‌کرد وقوع چنین پیوندهایی را ناخواسته جلوه دهد، یا خاندان‌های بزرگ ایرانی و اشراف، که استمرار قدرت و نفوذشان احتمالاً در سلسله تازه نیز تداوم یافته بود، مبادرت ورزند.

در مورد تبلیغات رسمی ساسانیان در برخی منابع استثنائاتی هم دیده می‌شود. مثلاً در بندهش از اشکانیان و پادشاهی آن‌ها، که به روایت نویسنده‌اش دویست و اندی سال پادشاهی کرده‌اند، با عنوان جالب توجه «شاهی پرهیزگاران» یاد شده است (بهار، ۱۳۸۰: ۱۵۶). این رویکرد البته می‌تواند دلایل متنوعی داشته باشد از جمله تبار و علایق تاریخی نویسنده یا محیط جغرافیایی و فرهنگی محل نگارش متن. در برخی متون اسلامی نیز برخوردی عموماً ملایم و مهربانانه با پادشاهی اشکانیان صورت گرفته است.^۴

با وجود این، اگر کار به همین جا ختم می‌شد، و تخریب و جهت‌اشکانیان به منابع رسمی و خدای‌نامه‌ها و متون دینی منحصر می‌شد، اشکال چندانی پیش نمی‌آمد. امروزه تاحدودی، به یاری منابع باستان‌شناسی، کاستی‌ها و نارسایی‌های عمدی یا غیرعمدی منابع رسمی و مکتوب درباره اشکانیان مرتفع شده است و بیش‌ازپیش جایگاه واقعی آنان در تاریخ ایران تثبیت شده است. با این حال بدبختانه، در تداوم دیدگاه نادرست و بدبینانه مذکور، همچنان در تحقیقات معاصر نیز می‌توان ردپای چنین تفکری را مشاهده کرد؛ اشکانیان و هنر آن‌ها چندان جدی گرفته نشده و مدت زمان مابین شاهنشاهی هخامنشی و ساسانی چونان فترت و گسستی هنری و سیاسی معرفی گشته است. از سوی دیگر نقش اشکانیان و مبارزات مستمرشان در دو جبهه غربی و شرقی و پاسداشت‌شان از سنن ایرانی به‌درستی نشان داده نشد و ساسانیان به عنوان احیاگران سنن معطل‌مانده ایرانی پس از حمله اسکندر معرفی شدند.

کم‌تر کسی به این پرسش اساسی پاسخ داد که این سنن ایرانی چگونه به ساسانیان رسید؟ و آیا ساسانیان مستقیماً با هخامنشیان آشنایی داشتند؟ پژوهش‌ها نشان می‌دهد که پرسش اخیر نمی‌تواند پاسخی مثبت داشته باشد، در نتیجه نیاز به وجود دورانی میانجی یا واسطه‌ای ضروری به نظر می‌رسد. اشکانیان رسالت تاریخی دشواری به دوش کشیده بودند که درحقیقت با استمرار و انتقال بنیان‌های اساسی فرهنگ و سیاست گذشته ایران، در قالب سنن فرهنگی و سیاسی ملی، به ساسانیان مرتبط بود. با این همه، این رسالت دشوار به دیگران یعنی ساسانیان منتسب شد.

به این ترتیب، با هدف پاسخ به این پرسش اساسی، و پرکردن این شکاف بزرگ فرهنگی و سیاسی، برخی مورخان و باستان‌شناسان و محققان حوزه هنر برای نخستین‌بار در آثار خود به نقش اشکانیان در احیای سنن ایرانی و انتقال آن‌ها به ساسانیان تأکید کردند و در اصلاح برخی اصول مسلم و پذیرفته‌شده گذشته کوشیدند (Wolski, 1985: 163-173).^۵

در این تحقیقات، که بر رویکرد نوینی مبتنی بود و در اثر بازبینی و خوانش مجدد منابع محقق شده بود، تاریخ ایران و سنت‌های ایرانی و همچنین سیر هنری آن نه فقط گسستی را به خود ندیده بود، بلکه در بسیاری از موارد شاهد استمرار و تداوم سنن سیاسی و فرهنگی و همچنین الگوهای هنری ایرانی نیز بوده است.

نتایج این تحول در زمینه تاریخ ایران پیش از اسلام چشم‌گیر و اثرگذار بوده است و

تاریخ و فرهنگ ایران اشکانی دیگر نه میان‌پرده‌ای کوتاه و کسالت‌آور که بخش جدایی‌ناپذیر و پیوسته داستان تاریخ و فرهنگ ایران باستانی، و در برخی موارد نیز اعتلای آن، به شمار می‌رود.

از مدت‌ها پیش از این نیز در برخی تتبعات ادبی در زمینه شاهنامه و ادبیات روایی و داستانی ایران (که از آن با عنوان ادبیات و سنت‌های شفاهی یاد می‌شود) درباره حضور پررنگ فرهنگ اشکانی سخن به میان آمده بود.^۶ سخن بر سر بخش پهلوانی شاهنامه و بازتاب و انعکاس جامعه اشکانی در آن یا آبخور اشکانی داستان‌های مشهوری چون «درخت آسوریک»، «یادگار زیران»، و «ویس و رامین» است. با این حال، آنچه که به تغییر بنیادین دیدگاه‌های نادرست و غیرعلمی رایج و مسلط گذشته در خصوص اشکانیان منجر گردید همان تغییر در نگرش تاریخی و روش تحقیق بود که در بالا بدان اشاره کردیم.

پس از این مقدمه، شایسته است جایگاه اشکانیان در تعامل با سنن و مواریث کهن ایرانی و ملی را به‌اختصار بررسی و تحلیل کنیم. برای نیل به این هدف ابتدا سعی خواهیم کرد برخی از دیدگاه‌های رایج گذشته را ذکر کنیم و در ادامه، از طریق ارائه شواهد و مستندات تاریخی، به اصلاح و تعدیل دیدگاه‌ها درباره اشکانیان و سنن و مواریث کهن ایرانی بپردازیم.

اشکانیان در روایات ملی ایران و متون پهلوی و متون اسلامی جایگاه مناسبی ندارند. در منابع یونانی و رومی نیز وضع بهتر از این نیست. اما آیا به‌راستی اشکانیان شایسته چنین وضعیتی هستند؟ منابع باستان‌شناسی در منطقه الیمایی^۷، که عمدتاً نقش برجسته‌های شاهان محلی را شامل می‌شوند، و سایر مناطق ایران رویکرد نوینی را نوید می‌دهند؛ هراندازه در بررسی تاریخ ایران اشکانی بیش‌تر بر منابع بومی تأکید کنیم، دیدگاه رایج و مسلط مذکور نیز بیش‌تر به چالش کشیده می‌شود. این منابع عمدتاً شامل سکه‌ها، نقش برجسته‌ها، و آثار هنری هستند.

ولسکی (J. Wolski) با ارائه بحث دامنه‌داری درباره سیاست‌های ایران‌گرایانه اشکانیان تلاش می‌کند پای‌بندی آنان به سنت‌های هخامنشی و ملی ایران را به اثبات برساند (ولسکی، ۱۳۸۳: ۱۱۱-۱۳۷). او با بهره‌مندی از منابع یونانی و رومی، به همراه منابع ایرانی، مشی سیاسی و فرهنگی اشکانیان را در راستای سیاست‌های شرقی و برگرفته از سنت‌های هخامنشی معرفی می‌کند. تلاش او گرچه ستودنی است، اما در برخی موارد به نتایجی بعضاً افراطی منجر می‌شود. با وجود این، شواهدی که او ارائه می‌کند به صورت یک‌جا

قابل رد یا تأیید نهایی نیست؛ مواردی نظیر شمایل شرقی سکه‌های مهرداد یکم و تمایز آن‌ها با سکه‌های سلوکی، لقب «شاهنشا» و بار معنایی آن در ارتباط با سنن هخامنشی، استفاده از زبان آرامی در مدارک «نسا» و برخی سکه‌های اشکانی، سیاست‌های مداخله‌گرایانه شاهان اشکانی در ارمنستان و سوریه و دلایل متنوع دیگر. او در مقالات متنوع خود بر این موارد و دیگر سیاست‌های شرقی اشکانیان به‌مثابه نشانه‌ای آشکار از تمایل و تلاش اشکانیان در فاصله‌گرفتن از یونان‌گرایی و نزدیکی بیش از پیش به سنت‌های کهن ایرانی، به‌ویژه هخامنشی، اصرار دارد.

به نظر می‌رسد در این باره می‌بایست با اندکی تسامح و احتیاط بیش‌تر عمل کرد؛ زیرا آن‌چه ولسکی بر آن اصرار دارد، و از آن با عنوان «سیاست هخامنشی و شرقی» (Wolski, 1966: 66-89) اشکانیان یاد می‌کند^۸، را به‌سختی بتوان یک برنامه پیش‌بینی‌شده، حساب‌شده، یا درازمدت در نظر گرفت. شاید بهتر باشد سرشت این‌گونه اقدامات را سرشتی ایرانی و سازگار و در امتداد سنن کهن ایرانی قلمداد کرد. در این صورت اتهاماتی که اشکانیان را یونانی‌مآبانی‌گريزان از فرهنگ ایرانی معرفی می‌کند را می‌توان برگرفته از نگرش ضداشکانی منابع بیگانه و ساسانی تلقی کرد. اما، همان‌گونه که گفته شد، بعید به نظر می‌رسد اشکانیان تعمداً و در راستای برنامه‌ای مدون فرایند ایران‌گرایی خود را تعمیق داده باشند. بهتر است تعامل با یونانیان ساکن شهرهای یونانی و یونان‌گرایی اشکانیان را با اقتضائات سیاسی و اداری آنان مرتبط دانست، در این صورت می‌توان کاهش این تعامل و در مقابل، تعمیق ایران‌گرایی آنان را نیز از این دریچه تفسیر کرد.

۳. اشکانیان صحرانشین

مسئله دیگری که در ارتباط با موضوع بحث حائز اهمیت است خاستگاه اشکانیان از منظر نوع و سرشت معیشت و زندگی اجتماعی است. منظور بحث صحرانشین‌بودن اشکانیان است که به‌منزله موردی تحقیرآمیز مطرح شده است. البته این اتهام از جهتی نیز بی‌راه و به‌دور از واقعیت نیست؛ خاستگاه صحرانشینی قبایل پرنی و داهه و پیوندهای اشکانیان با آسیای مرکزی و قبایل صحرانشین منطقه به‌کرات در منابع ذکر شده است.^۹ این مسئله به‌خودی‌خود مشکلی ایجاد نمی‌کند، بلکه مشکل زمانی بروز می‌کند که این ارتباط و خاستگاه مذکور از دریچه تحقیر نگریده شود. در این نگاه اشکانیان، با انتسابشان به قبایل بدوی آسیای مرکزی، فاقد روح و جسارت کافی برای انجام کارهای بزرگ فرهنگی و

سیاسی شناخته می‌شوند و، به سبب همین نداشتن سابقه شهرنشینی و مدنیت، از سیر تمدن و فرهنگ ایرانی بی‌اطلاع فرض شده و برای همین مفتون فرهنگ یونانی قلمداد شده‌اند.

کلاوس شیپمن (Klaus Shipman) در *مبانی تاریخ پارتیان*، با استناد به گزارش‌های باستان‌شناسی، شواهدی علیه صحرانشینی محض ساکنان منطقه پارتیای کهن ارائه می‌کند (شیپمن، ۱۳۸۶: ۹۷-۱۰۰). او با تکیه بر حفاری‌های روس‌ها در سه سایت باستانی منطقه پارتیا، که هسته اولیه شاهنشاهی اشکانی را شامل می‌شود، نتایج جالب‌توجهی استخراج کرده است، از جمله این‌که از آغاز هزاره اول پیش از میلاد می‌توان وجود اتحادیه‌های حکومتی بزرگی را تخمین زد. همچنین وجود شبکه آبیاری گسترده، دژهای محصور، و پیدایش آهن می‌تواند نشان‌دهنده رشد بالای تحول اجتماعی باشد (همان: ۹۹).

بنابر نظر شیپمن دیگر نمی‌توان این نظریه را پذیرفت که در دوران هخامنشی، یا هلنیستی، شهرها یا تشکلهای حکومتی در این ناحیه به وجود آمده‌اند و فقط چادرنشینان در این منطقه اقامت داشته‌اند، بلکه باید روند توسعه شهری از مدت‌ها قبل، از اواخر هزاره سوم پیش از میلاد، و بعداً با آغاز عصر آهن، یعنی حدود ۱۰۰۰ پیش از میلاد، با شدت بیش‌تری شروع شده باشد (همان: ۱۰۰). با وجود این، اگر داهه‌ها/پرنی‌ها از همان ابتدا در منطقه هیرکانیای کهن ساکن بوده باشند، می‌توان به ارتباط این مناطق توسعه‌یافته با آن‌ها اذعان داشت. به عبارت دیگر، برای برقراری ارتباط میان پرنی‌ها و سایت‌های باستانی در هیرکانیای کهن باید به سکونت همیشگی و بومی بودن پرنی‌ها در مناطق هیرکانیای کهن معتقد باشیم و دیگر از مهاجرت، یا به تعبیر ولسکی هجوم پرنی‌ها، به این ناحیه سخن نگوییم (ولسکی، ۱۳۸۳: ۳۵).

به نظر می‌رسد دلایل ولسکی برای قائل‌بودن به تهاجم گسترده قبایل پرنی از استپ‌های بین آمودریا و سیردریا به هیرکانیای کهن با منش فکری او مرتبط است؛ او تلاش دارد هجوم پرنی‌ها را در قرن سوم پیش از میلاد تاریخ‌گذاری کند. با وجود این، سکونت همیشگی آنان در این ناحیه نیز منافاتی با نظریه ایران‌مدارانه ولسکی ندارد. در هر صورت چه پرنی‌ها را مهاجمانی در نظر بگیریم، که در قرن سوم پیش از میلاد به منطقه مهاجرت کرده‌اند، و چه آن‌ها را ساکنین قدیمی ناحیه قلمداد کنیم، ایشان، بنابر نتایج گزارش‌های باستان‌شناسی، با اتحادیه‌های حکومتی نسبتاً پیچیده و توسعه‌یافته آشنایی کامل داشته‌اند و دیگر نباید به راحتی آن‌ها را بدوی‌ها یا صحرانشینانی محض دانست که با فرهنگ و سیاست و امور کشورداری به کلی بیگانه بوده‌اند.

اشکانیان تیره‌ای از قبایل پرنی به شمار می‌رفتند و از طریق مناطق آسیای مرکزی و همچنین سنت‌های کهن خود، که با قبایل سکایی نیز در پیوند بود، با فرهنگ و سنن ایرانی پیوستگی داشتند. نیازی به یادآوری نیست که پیوندهای زبانی و نژادی آنان با دیگر اقوام ایرانی نیز مؤید چنین روابطی است. از سوی دیگر، حتی اگر آنان را قومی چادرنشین فرض کنیم، که در جست‌وجوی چراگاه‌های مناسب مدام در حرکت بودند، این مسئله نمی‌تواند دلیلی بر آشنانیدن آنان با فرهنگ و سنن ایرانی قلمداد شود.

۴. اشکانیان و هخامنشیان

در راستای بررسی و مطالعه جایگاه تاریخ و فرهنگ اشکانیان در تاریخ ملی ایران و پیوند آن با سنت‌های کهن ایرانی نیازمند بررسی روابط فرهنگی و سیاسی احتمالی بین اشکانیان و هخامنشیان نیز هستیم. چنین تلاشی از این رو حائز اهمیت است که برخی محققان تاریخ ایران باستان حضور سنن هخامنشی و تداوم آن در سایر ادوار تاریخی را ملاک وفاداری به سنن کهن ایرانی دانسته‌اند و از آن به‌مثابه معیاری برای سنجیدن عیار فرهنگی پادشاهی‌های باستان بهره می‌برند. این معیار البته در برخی موارد خالی از فایده نیست اما نمی‌توان آن را تعمیم داد؛ زیرا هخامنشیان از پذیرفتن رسوم و آداب غیرایرانی ابایی نداشتند و این مسئله در هنر، معماری، و حتی برخی از آداب سلطنتی نیز دیده شده است.^{۱۰}

بنابر برخی نتایج، که ولسکی در تحقیقات خود بر آن تأکید می‌کند (Wolski, 1966: 65-89)، اشکانیان با برنامه‌ای مدون در پی احیای سنت‌های فرهنگی هخامنشیان بوده‌اند. با این‌که ولسکی برای اثبات فرضیه خود در برخی موارد دچار زیاده‌روی‌هایی شده است اما به نظر می‌رسد برخی شواهد و مستندات که ارائه کرده حاوی آگاهی‌های درخور توجه بیش‌تری باشند. چنین طرحی در تحقیقات جدیدتر مورد انتقاد قرار گرفته است یا دست‌کم تعدیل شده است (Shayegan, 2011: 330-333). نمونه چنین بازنگری‌هایی اثر مشروح شایگان است که برنامه «احیای هخامنشی» (Shayegan, 2011: 330-333) اشکانیان را از منظری متفاوت با رویکرد ایران‌گرایانه ولسکی بررسی کرده است.

این‌که اشکانیان آگاهانه در پی احیای سنت‌های هخامنشی بوده‌اند از جنبه‌های گوناگونی قابل بررسی و تأمل است؛ در حالی که ولسکی بر پیوندهای فرهنگی و سیاسی بین اشکانیان و هخامنشیان تأکید ویژه دارد. این موضوع برای محققان چندان جذاب نبوده و

ایجاد علاقه چشم‌گیری نکرده است، بلکه درعوض، موضوع آگاهی یا عدم آگاهی ساسانیان از هخامنشیان توجه بیش‌تری را برانگیخته است. پیش از این احسان یارشاطر (Yarshater, 1971: 519) و دیگران در خصوص آگاهی ساسانیان از هخامنشیان آرای متفاوتی ارائه کرده‌اند. تورج دریایی نیز در مقاله‌ای، علاوه بر به‌دست‌دادن خلاصه مفیدی از نظرات گذشته، پیشنهاد تازه‌ای را مطرح کرده است (دریایی، ۱۳۹۱: ۲۹-۶۹).

ابتدا برخی از اظهارات و شواهد و استدلال‌های ولسکی را، با هدف تحلیل برخی نتایج وی، بررسی می‌کنیم؛ ولسکی در ابتدا به وجود فترت فرهنگی میان سقوط هخامنشیان و ساسانیان، که توسط برخی محققان پذیرفته شده است، انتقاد می‌کند و دیدگاهی را به چالش می‌کشد که باور دارد سنت‌ها و رسوم ایرانی هخامنشیان تا دوران ساسانیان (سلسله‌ای که منشأ آن در سرزمینی واقع شده است که پیش از آن توسط قبیله پارس‌های باستان اشغال شده بود) رونق پیدا نکرده است. برمبنای این رویکرد، پادشاهی ساسانیان آگاهانه از سنت‌ها و آداب هخامنشیان بهره می‌برد و ایدئولوژی و ساختارهای هخامنشیان را به خود اختصاص می‌داد و از آن برای خود یک کانون مهم سیاسی ایجاد می‌کرد. در اصل، ساسانیان در مقام جانشین هخامنشیان، از این میراث در جنگ مقابل روم بهره‌زیادی بردند. اما در عین حال از آن در مقابله با دشمنان ایرانی‌شان، اشکانیان، هم استفاده کردند (Wolski, 1966: 68). بر این اساس است که ساسانیان احیاگران ایران‌گرایی قلمداد می‌شوند.

او در ابتدای بحث مفصل خود، اشاعه چنین دیدگاهی را با تسلط مکتب فرهنگی وابسته و منتج از متون یونانی و رومی در ارتباط می‌داند. به عبارت دیگر، فکر «بربر» بودن اشکانیان و فقر فرهنگی آنان بر اثر ترویج و تسلط چنین دیدگاهی حاصل شده است (Wolski, 1966: 65-67). اشکانیان در چنین طرحی فاقد درایت و شایستگی کافی برای انجام کارهای بزرگ فرهنگی قلمداد گشته‌اند و زمان طولانی فرمان‌روایی آن‌ها برهوتی فرهنگی انگاشته شده است؛ به بیان دیگر، انگ «یونان‌گرایی» افراطی اشکانیان، که در اثر القانات متون یونانی و رومی به رویکرد مسلط در تحقیقات نوین نیز مبدل گشته، در کاهش و نادیده‌گرفتن اعتبار سیاسی و فرهنگی سلسله اشکانی نقش موثری داشته است.^{۱۱}

از نظر ولسکی مشابهات سیاسی و فرهنگی هخامنشیان و اشکانیان را باید از طریق جست‌وجو در برخی جزئیات و شواهدی به دست آورد که ممکن است در نگاه اول چندان بااهمیت محسوب نشوند. در ذیل برخی باریک‌بینی‌های او را برخواهیم شمرد:

۱. نحوه شکل‌گیری هر دو حکومت و تأکید بر خودکامگی و استبداد سلطنتی از جمله

این موارد است. بر این اساس تلاش پارتیان در تحکیم قدرت مطلقه شاه در حقیقت تلاشی در راستای احیای قدرت مطلقه شرقی و در این جا هخامنشی قلمداد گشته است. اگر در وجود ارتباطات ممکن میان سنت هخامنشیان و حکومت پارت تعمق کنیم، به نظر می‌رسد چیزی ما را برای اثبات آن یاری می‌کند و آن هم موازی‌بودن پیش‌رفت تاریخی هر دو دولت است؛ هر دو آن‌ها از یک قبیله نشئت گرفته‌اند، هر دو حرکت پیروزمندانه خود را از سرزمینی ایرانی آغاز کرده‌اند، و در فاصله زمانی بسیار کوتاه این مرزوبوم و سرزمین‌های مجاور ایران را تحت سلطه خود درآورده‌اند؛

۲. نقطه‌ای مشترک و روشن‌تر نیز در مجموعه شرایط سیاست‌های داخلی دیده می‌شود؛ حکومت پارسی هخامنشیان و حکومت پارتی اشکانیان هر دو پادشاهی‌های خودکامه‌ای بودند و قدرت پادشاهان، که در آغاز فقط نقش ریاست قبیله را بر عهده داشتند، در هر دو حکومت پیشرفتی یکسان داشت. این نظام خودکامه، که در ابتدا بسیار قوی بود، به دلایلی یکسان در نزد هر دو ملت به تدریج در مقابل جایگاه طبقه اشراف تضعیف شد؛ اشرافیتی که جایگاهش دائماً پراهمیت‌تر می‌شد و از هم‌دستی با دشمنان حکومت برای توطئه بر علیه شاه، هم‌دستی با یونانیان بر علیه پارس‌ها، و هم‌دستی با رومی‌ها در مقابل پارت‌ها هراسی نداشت. این اختلافات داخلی راه را برای تهاجماتی، که عواقبشان به زیان هر دو پادشاهی بود، هموارتر می‌کرد (Wolski, 1966: 71-72)؛

۳. تأکید ولسکی بر خبر تاسیتوس (Tacitus, 1831: 6, 31) مبنی بر ادعای اردوان دوم، درخصوص استرداد سرزمین‌های سابق هخامنشیان، بخش قابل توجهی از مقاله او را پوشش داده است. او در این بخش تلاش می‌کند، علاوه بر معرفی الگوی هخامنشی طرح اردوان، تلاش‌های ساسانیان در توسعه اراضی و درگیری‌های آنان با رومیان را نیز ماترکی اشکانی به شمار آورد و جنگ‌های مستمر ساسانیان و رومیان را در حقیقت تداوم سیاست‌های اشکانی معرفی نماید:

این همان جریانی است که در مورد ساسانیان شاهد آن هستیم، سلسله‌ای که چون می‌خواست به‌واقع با رومی‌ها ستیز کند، با جلوه‌دادن خود به عنوان جانشین اشکانیان از این برنامه سیاسی بهره برد. با این وجود باید خاطر نشان کنیم که ساسانیان طراحان این برنامه نبودند، این اشکانیان بودند که آن را تنظیم کرده و چندین قرن پیش از آن، آن را در مقابل رومی‌ها به کار بستند. در این مورد گزارشی بسیار دقیق از تاسیتوس در اختیار داریم. به‌ویژه با استناد بر مذاکرات سفرای اردوان دوم با تیبریوس درمی‌یابیم که در این گزارش در مورد برنامه سیاسی پارت‌ها صحبت می‌شود (Wolski, 1966: 72, Wolski, 1988: 163)^{۱۱}.

برای روشن شدن بهتر بحث بهتر است اصل گزارش را ذکر کنیم. در ۳۵ میلادی اردون دوم، در اقدامی مداخله جویانه در ارمنستان و با تصور این که تیریوس امپراتور روم به سبب پیری قادر به مداخله نظامی نیست، پس از مرگ شاه ارمنستان فرزند ارشد خود ارشک را بر تخت پادشاهی ارمنستان می‌نشانند. به همین مناسبت تاسیتوس گزارش ذیل را، که ولسکی به آن استناد کرده است، می‌نگارد:

وی (اردوان)، که از ترس گرمانیکوس به رومیان وفادار و نسبت به رعایای خویش منصف بود، به زودی با ما رفتاری متکبرانه در پیش گرفت و نسبت به مردم خویش تندخو شد. وی با اتکا بر نبردهای مساعدی که با اقوام همجوار انجام داد و با خوار شمردن تیریوس، به علت پیری و این فرض که وی بی دفاع است، به ارمنستان طمع کرده و ارشد پسران خویش، ارشک، را پس از مرگ آرتاشس پادشاه آنجا بر تخت سلطنت آن ناحیه گماشت و با ارسال فرستادگانی برای بازستاندن آنچه که از ونون در سوریه و کیلیکیه باقی مانده بود، توهین را نیز به تجاوز خویش افزود. در عین حال، وی بحث بیهوده و تهدید در مورد مرزهای کهن پارسیان و مقدونیان به راه انداخت و ابراز می‌داشت که می‌خواهد آنچه را که نخست توسط کوروش و سپس اسکندر به دست آمده بود به تصرف درآورد (Tacitus, 1831: 6. 31).

این گزارش به بحث‌های مبسوطی در خصوص ایدئولوژی سیاسی اشکانیان و همچنین ارتباط و پیوستگی میان آنان و سنت‌های هخامنشی منجر شده است. در حالی که ولسکی و پیروانش از آن به عنوان گزارشی مستند و قابل اتکا یاد می‌کنند برخی نیز آن را با پیوستگی و تداوم تاریخی و ادبی سنت‌های مندرج در منابع یونانی و رومی مرتبط دانسته‌اند. شایگان در اثرش، که پیش‌تر از آن یاد شد، چنین رویکردی را در پیش گرفته است.

ولسکی معتقد است تحقیقاتی که بتواند مطالعه دقیق و اصولی برنامه سیاسی اشکانیان را مدنظر قرار دهد باید مسئله توسعه و تداوم قدرت پارت را در نظر داشته باشد. ادعای اشکانیان برای تسلط بر سوریه، ارمنستان، و حتی آسیای صغیر ثابت می‌کند که آن‌ها از سنت و روشی بزرگ الهام می‌گرفتند. به‌طور قطع این روش سنت بزرگ هخامنشیان بوده که به‌طور دقیق توسط تاسیتوس توصیف شده است (Wolski, 1966: 74). بر این اساس، توسعه‌طلبی‌های نظامی و ارضی اشکانیان، به‌ویژه در زمان ارد دوم، در راستای تحقق چنین برنامه‌ای قابل بررسی و تعمق است (Wolski, 1988: 164).

۴. استفاده از لقب «شاه شاهان» در سکه‌های اشکانی از دیگر پیوندهای فرهنگی و سیاسی بین هخامنشیان و اشکانیان است که ولسکی بر آن تأکید ویژه دارد. این فرضیه با

عنوان βασιλεύς βασιλέων (پادشاه پادشاهان) کاملاً تأیید می‌شود، این عنوانی است که روی سکه‌ها وجود دارد و احتمالاً برای نخستین بار عنوان شاه بزرگ پارتی، مهرداد دوم، بوده است. بنابراین، به دورانی مربوط می‌شود که اشکانیان به تازگی خود را در مقام جانشین هخامنشیان می‌پنداشتند. از آن پس، این عنوانی بود که برای ارد، که بر کراسوس پیروز شده بود، استفاده شد و بعدها برای فرهاد چهارم، که بر آنتوان پیروز شده بود، و برخی دیگر از شاهان نیز به کار رفت (Wolski, 1966: 74; Wolski, 1988: 165).

۵. ولسکی، علاوه بر این موارد، تغییر در پوشش و شمایل سکه‌های اشکانی را نیز در این راستا محسوب می‌کند:

اما این آشکارکردن برنامه سیاسی اشکانیان تنها مدرک دال بر جهت‌گیری تازه پارت‌ها نیست. به طور قطع، این اتفاقی نیست اگر مهرداد اول، با کنارگذاشتن لباس سکایی و پوشیدن لباس ایرانی، ظاهرش را تغییر می‌دهد و ریش‌هایش را، به جای آن‌که به شیوه سکاها بتراشد، بلند می‌کند. به این نشانه‌های به‌خصوص نباید بی‌اعتنا بود. به اعتقاد ما این نشانه‌ها اشکانیان را به عنوان جانشین هخامنشیان معرفی می‌کند که می‌کوشند از هر راه ممکن به سنت‌های دیرینه پارسی بیوندند (Wolski, 1966: 74).^{۱۳}

۶. موارد دیگری نظیر تحول در شیوه همسرگزینی شاهان اشکانی، که از تک‌همسری به چند همسری مبدل شده است، نیز مدنظر ولسکی قرار گرفته است. او چنین تحولی را در راستای نزدیکی اشکانیان به الگوهای هخامنشی تفسیر کرده است (Wolski, 1966: 74)؛ زیرا تعدد زوجات و کثرت اولاد از جمله عناصر اصلی دربار پادشاهان هخامنشی بوده است.^{۱۴}

۷. همچنین باید از نسب‌سازی‌های اشکانیان (مندرج در منابع یونانی و رومی و برخی منابع اسلامی) نیز یاد کرد. تلاش اشکانیان برای انتساب خود به اردشیر دوم هخامنشی و داستان مشترک عدد هفت و تعداد متحدان شرکت‌کننده در شورش داریوش اول هخامنشی (در کودتا علیه بردیای دروغین) و ارشک (در شورش علیه ساتراپ یونانی پارت) نیز از جمله همین مشابهت‌هایی است که توجه ولسکی را جلب نموده است:

مورد جدیدی که رفتار و روش اشکانیان پارتی را در مقابل سنت‌های هخامنشیان آشکار می‌کند به کمک شجره‌شناسی صورت می‌گیرد. ما از نقشی که شجره‌شناسی فرضی، به علت اهمیت سیاسی‌اش در شرق و به همان اندازه در غرب دارد، آگاهیم. با کمک آن می‌توان تحولات سلسله اشکانیان را نشان داد و حتی وابستگی آگاهانه آن‌ها به سنت‌های کهن هخامنشیان را به اثبات رساند (Wolski, 1966: 85).

این نسب‌سازی، علاوه بر تلاش اشکانیان برای انتساب خود به اردشیر دوم، در داستان آندراگورآس ساتراپ یونانی پارت نیز آمده است. اشکانیان با نسبت‌دادن نژادهای پارسی به او اولین قدم را به سوی تصاحب سنت‌های کهن پارسی برداشتند. می‌توانیم نتیجه بگیریم این شجره‌شناسی توسط شاهان پارتی، و با هدف مشروعیت‌بخشیدن به مبارزاتشان علیه سلوکیان، در سومین و دومین قرن پیش از میلاد رایج شده بود.^{۱۵}

اکنون بهتر است شواهد و مستندات ولسکی را در مقایسه با طرح نوین شایگان تحلیل کنیم و آن‌گاه در یک بررسی تطبیقی نتایج خود را ارائه دهیم. شایگان در ابتدا احتمالات گوناگون و ممکن در رابطه با برنامه «احیای هخامنشی» اشکانیان و سپس ساسانیان را برمی‌شمارد. او نیز همانند ولسکی بر گزارش تاسیتوس تأکید می‌کند:

تلاش شاهان اشکانی نیز که پیش از ساسانیان، برای مشروع نشان‌دادن توسعه‌طلبی‌های خود در اراضی متعلق به روم به هخامنشیان استناد می‌کردند (برای نمونه گزارش تاسیتوس درباره دوران سلطنت اردوان دوم) ممکن است بازتابی از یک برنامه هخامنشی اشکانیان، به مثابه بخشی از ایدئولوژی سیاسی آن‌ها، باشد و این احتمال هست که ساسانیان آن را به ارث برده باشند (Shayegan, 2011: 40).

او سه حالت مختلف و احتمالی را در بررسی چنین طرحی ارائه می‌کند:

در نگاه نخست، سه طرح ذیل به نظر ممکن می‌نمایند: ۱. اظهارات نویسندگان کلاسیک در ادعای یک احیای هخامنشی در زمان نخستین اشکانیان و ساسانیان کاملاً درست است؛ ۲. این اظهارات تنها درباره اشکانیان درست است و نه ساسانیان؛ و ۳. همه این اظهارات نادرست است.

۱. احتمال نخست این است که فرض کنیم متون کلاسیک بازتابی صادقانه از یک احیای هخامنشی است که در زمان اشکانیان و احتمالاً پیش از سلطنت اردوان دوم آغاز و سپس توسط ساسانیان دنبال شد.

۲. دومین احتمال این است که یک برنامه هخامنشی در زمان اشکانیان وجود داشته و مورخین رومی به درستی بر آن صحه گذاشته‌اند اما هنگامی که ساسانیان، بنا به دلایلی که سیاست خارجی آن‌ها اقتضا می‌کرد، در غرب خط‌مشی تجاوزکارانه/تهاجمی در پیش گرفتند نویسندگان رومی با رویدادهایی مواجه شدند که تداعی‌کننده توسعه‌طلبی اشکانیان بود، در نتیجه به دلایلی متوسل شدند که مورخان رومی درباره حملات اشکانیان در گذشته ذکر کرده بودند. بنابراین دلیلی که ممکن است درباره اشکانیان یک واقعیت تاریخی بوده باشد می‌توانسته است در زمان نخستین ساسانیان مبدل به یک سنت ادبی صرف شده باشد.

۳. در احتمال سوم می‌توان تصور کرد که این به اصطلاح تجدید سنت‌های هخامنشی در زمان اردوان دوم و اردشیر بازتاب واقعیت‌های تاریخی نبوده و تنها یک تفسیر رومی از سیاست ایرانیان در قبال غرب بوده است. به بیان دیگر، تقلید اشکانیان و ساسانیان از هخامنشیان تنها به عنوان تجسمی از استمرار و پیوستگی فرهنگی و تاریخی یونانیان و رومیان نسبت به تاریخ ایران وجود خارجی داشته است (Shayegan, 2011: 40-41).

در ادامه، شایگان سه علت عمده، که بر مبنای آن‌ها در پژوهش‌های اخیر «برنامه هخامنشی» اشکانیان تأکید و گاهی تأیید شده است، را با تفصیل تمام تشریح می‌کند:

از آن‌جا که تشخیص درستی یا نادرستی برنامه هخامنشی مورد ادعا در زمان نخستین اشکانیان به صورت قاطعانه مسیر این پژوهش را مشخص می‌کند، باید در آغاز مبحث به بررسی دقیق تجدید حیات سیاسی هخامنشی در زمان اشکانیان پرداخت. در پژوهش‌های اخیر سه دلیل را برای «برنامه هخامنشی» در زمان نخستین اشکانیان می‌توان یافت: الف) ایجاد لقب شاه شاهان در زمان مهرداد دوم؛ ب) حمله به آسیای صغیر در مقیاس وسیع در زمان ارد دوم؛ ج) روایت تاسیتوس در باب ادعای سیاسی اردوان دوم بر میراث هخامنشیان (Shayegan, 2011: 40-41).

وی، پس از تفصیل زیادی درباره امکان یا نبود امکان انتساب «برنامه هخامنشی» به اشکانیان، در نتایج خود به این موارد اشاره می‌کند:

آیا یادبودها و نشانه‌های هخامنشی^{۱۶} می‌تواند به مثابه بخشی از برنامه سیاسی اشکانی در سده نخست پم به شمار آید؟ و آیا تهدید پیش‌روی روم در آسیای صغیر می‌توانست باعث احیای برنامه‌ای موسوم به هخامنشی باشد؟ و سرانجام این‌که آیا تبلیغات سیاسی مهرداد ائوپاتور (Eupator)، پادشاه پونتی، در برابر روم می‌تواند نمونه‌ای از برنامه سیاسی اشکانیان باشد؟

۱. اگرچه نمی‌توانیم به پرسش نخست خود پاسخ روشنی بدهیم [اما] این حقیقت که سنت ایرانی نشان داده شده در شاهنامه اشاره‌ای دوگانه به یادبودی هخامنشی-یونانی دارد (قابل مقایسه با گزارش یوستین از مهرداد ائوپاتور و گزارش تاسیتوس از اردوان دوم) به نظر می‌رسد بیان‌گر این مطلب است که این امر (حتی اگر در اصل بخشی از تبلیغات پونت باشد) را زمانی اشکانیان برای برنامه سیاسی خود پذیرفتند. بنابراین، اگر ما فرض کنیم که این اشاره دوگانه به امپراتوری‌های هخامنشی و یونانی ریشه در تبلیغات پونتی دارد، بودن آن در حماسه سنتی شفاهی ایرانیان شاهدهی است بر پذیرش این مفهوم از سوی اشکانیان.

۲. این‌که مهرداد دوم لقب شاهنشاه را پذیرفت (البته نه به دست خود) وجود برنامه‌ای

هخامنشی را ثابت می‌کند. دلیلی در دست نداریم که بپذیریم یک خودآگاهی هخامنشی در اشکانیان نخستین پدید آمده و نیز دلیلی نداریم که این امر هم‌زمان با فرمانروایی مهرداد دوم بوده است. دقیق‌تر این که مشوق احیای هخامنشی تهدید درازمدت گسترش روم بود که به حوزه نفوذ اشکانیان در آسیای صغیر وارد می‌آمد؛ تهدیدی که شاید اشکانیان را وادار می‌کرد، با برجسته کردن حق موروثی و تاریخی‌شان در فرمانروایی بر آسیا، سیاستشان را روشن سازند. اشاره دوگانه به گذشتگان هخامنشی و سلوکی نه تنها بر ادعای مشروعیت تاریخی اشکانیان بر آسیای صغیر تأکید دارد، بلکه با بیان میراث یونانی، دست‌یابی، و تسلطشان بر حکومت و قلمرو سلوکی را نیز ثابت می‌بخشد؛

۳. شباهت میان مهرداد ششم در دلیل جنگ او با روم (آن‌گونه که یوستین گزارش داده) یا دلیل اردوان در رویارویی‌اش با تیریوس (آن‌گونه که تاسیتوس شرح داده) به اشکال گوناگون می‌تواند توضیح داده شود:

^۲ الف) اشکانیان رویه پونت را پذیرفتند که بی‌تردید منبعی ایدئولوژیکی بود برای رقابت در رویارویی با روم یا این که ب) تاسیتوس دلیلی ایدئولوژیکی را تشخیص داد که به تبلیغات مهرداد (پونتی) تعلق داشت و به دست پومپئوس و ترگوس به نام اشکانیان ثبت و ضبط شد.

از یادبودها و نشانه‌های هخامنشی، که در زمان اشکانیان نخستین می‌بینیم، شاید نتیجه بگیریم که ناشی از پاسداری و عمر طولانی سنن ایرانی نیستند، سنی که در یک خودآگاهی به یادآورده شدند و همچون ابزاری بودند برای مشخص کردن حاکمیت اشکانی در روشنای یک ایرانی‌گری بازیافته شده. در واقع، منبع هخامنشی ثبت شده به دست تاسیتوس ستایشی از پیوستگی همیشگی تاریخ ایرانی نیست اما مربوط به ثبات سنت ادبی بابل است که با حفاظت اشکانیان، و دادن لقب هخامنشی شاهنشاه، شکل شاهنشاهی در نظر گرفته شد و نیز مربوط است به پایداری و پابندی عنصر ایرانی در پادشاهی پونت که، با پاسداری از خاطره میراث هخامنشی‌اش، چیزی را ارائه کرد که ایدئولوژی سیاسی اشکانی شد (Shayegan, 2011: 330-332).

شایگان گرچه وجود یک برنامه هخامنشی در زمان اشکانیان را تلویحاً می‌پذیرد، اما او چنین برنامه‌ای را حاصل یک تلاش آگاهانه و برنامه‌ریزی شده از طرف اشکانیان قلمداد نمی‌کند. دیگر این که چنین ادعاهایی برآیند تداوم سنت‌های تاریخ‌نگاری یونانی-رومی و سنت‌های ادبی بابلی تشخیص داده شده است. مهم‌تر از همه این که ایدئولوژی سیاسی رویارویی با روم و تمسک به میراث هخامنشی در حقیقت بازتاب و تأثیر ایدئولوژیک سیاست‌های پادشاهی پونت، به‌ویژه مهرداد ششم، است که در دوره اشکانی مورد توجه و تقلید اشکانیان واقع شده است.

بهتر است پیش از این که از این مبحث خارج شویم یکی از تازه‌ترین نقدهایی که به اثر شایگان وارد شده است را به صورت مجمل بررسی کنیم. مارک یان اولبریش (M. J. Olbrycht)، استاد دانشگاه ورشو، در مقاله‌ای، ضمن تحسین برانگیز خواندن اثر شایگان، برخی نتایج او را افراطی دانسته و از نادیده‌انگاشتن برخی حقایق تاریخی در این اثر گلایه کرده است (Olbrycht, 2010: 717-722).

اولبریش استفاده از منابع گسترده و متنوع را عامل نوظهور و ممتاز شدن اثر شایگان دانسته است. او همچنین معتقد است که شایگان به وعده خود در نخستین جملات پیش‌گفتارش، مبنی بر اختصاص کتاب به ایدئولوژی ساسانی، پای‌بند نبوده است. کتاب شایگان در اصل نه بررسی ساختار ایدئولوژی سیاسی ساسانیان، بلکه بررسی ایدئولوژی سیاسی اشکانیان، پادشاهی پونت، و هخامنشیان است.

اولبریش ادعای شایگان مبنی بر حفاظت و تداوم میراث و سنت هخامنشی در سنت‌های ادبی بابلی را درست می‌داند اما ادعای او مبنی بر این که این سنت تنها سنت پیوسته و مستمر موجود در زمان اشکانیان است را نمی‌پذیرد. او به سنت یونانی و نیز سنت آرامی، که وجود آن در سفال‌نشته‌های نسا محرز گشته است، اشاره می‌کند (Olbrycht, 2010: 718). او همچنین توجه نکردن شایگان به ایدئولوژی سیاسی نخستین شاهان اشکانی، از جمله اشک اول و مهرداد دوم، را نقیصه‌ای بر نظریه شایگان می‌داند. اولبریش با طرح این پرسش که «ایدئولوژی سیاسی نخستین پادشاهان اشکانی را چگونه باید ارزیابی نمود؟» تلاش می‌کند بی‌توجهی شایگان به منابع سکه‌شناختی را یادآور می‌شود. وی ضمن تأکید بر ابداع و به‌کارگیری عنوان «شاهنشاه» در سکه‌های مهرداد دوم و همچنین استفاده مهرداد از تیارای هخامنشی، و توجه به نقش مهم و تبلیغاتی سکه‌های اشکانی در شکل‌گیری ایدئولوژی سیاسی اشکانیان، نظریه شایگان مبنی بر آمدن لقب شاهنشاه در الواح بابلی را به چالش می‌کشد. بر اساس این نظریه، که شایگان بر آن تأکید دارد، لقب شاهنشاه توسط مهرداد دوم شخصاً به کار گرفته نشد و فقط در مدارک بابلی منعکس شده است (Olbrycht, 2010: 719).

نظریه دیگر شایگان، مبنی بر تأثیر ایدئولوژی سیاسی پادشاهی پونت در آناتولی بر اشکانیان، نیز توسط اولبریش نقد شده است. بنابر نظر شایگان، مهرداد ششم پونتی در تأسی به سنت‌های هخامنشی پیش‌رو اشکانیان بوده است. اما اولبریش خاطر نشان می‌کند که چنین تقلید و احیایی پیش از این در سکه‌های اشک اول، در پوشش لقب

هخامنشی «کارنه» (karanos-karana) سابقه داشته است و شاهان نخستین اشکانی در این زمینه پیش قدم بوده‌اند.^{۱۷} دیگر این که، بنابر نظر اولبریش، شایگان توانسته تشریح کند که چگونه مهرداد ششم در پونت توانسته است جریان ایدئولوژیک سیاسی اشکانیان را تحت تأثیر قرار دهد؟

مسئله بعدی به استفاده از عنوان شاهنشاه از نظر زمانی مرتبط است. اولبریش، با عنایت به کتیبه مهرداد ششم پونتی در دلوس، به تأثیر ایدئولوژی سیاسی اشکانیان در پوشش واژه شاهنشاه اشاره می‌کند. بر اساس این کتیبه، و بنابر بحث تقدم و تأخر، مهرداد دوم پارتی پیش از مهرداد پونتی از این عنوان بهره برده است. در این کتیبه از مهرداد دوم با عنوان «شاهنشاه» یاد شده است و این عنوان در سکه‌های مهرداد پونتی نیز به کار نرفته است. در زمان نگارش این کتیبه هنوز مهرداد پونتی از لقب شاهنشاه استفاده نکرده است. در نتیجه، حتی می‌توان بحث را این گونه ادامه داد که مهرداد پونتی در این مورد از اشکانیان تبعیت کرده است (Olbrycht, 2010: 720).

در مورد ادعای اردوان بر سرزمین‌هایی که پیش از این به ایران تعلق داشت نیز شایگان بر این باور است که این ادعا مأخوذ از پونت است که از طریق یوستین منعکس شده است و در کتاب تاسیتوس نیز آمده است. اولبریش در این زمینه پیشنهاد دیگری دارد و از نظر او پیوندهای خوشاوندی اردوان با ماد آتروپاتن و مدت فرمان‌روایی او در آن ایالت محرک، انگیزه، و الهام‌بخش اردوان در طرح چنین ادعایی بوده است (Olbrycht, 2010: 721).

اولبریش در پایان، ضمن استنادانه خواندن کار شایگان، فرضیه او مبنی بر تأکید بیش از اندازه بر مدارک بابلی و ایدئولوژی پونتی را در پرتو منابع غیرقابل دفاع دانسته است. همچنین او دیدگاه شایگان مبنی بر انفعال ایران در زمینه ایدئولوژی سیاسی و ذات منفعل آن را نپذیرفته و شواهد و مدارک موجود را ناقض چنین نظریه‌ای دانسته است. اولبریش اظهار می‌کند:

دشوار است پذیرفت که چگونه شایگان دوران مهمی در زمینه توسعه برنامه‌های ایدئولوژی اشکانی، به‌ویژه برهه زمانی ۱۴۱ تا ۲۴۷ پم، و همین‌طور زمان فرمان‌روایی بلاش اول (۵۰-۸۱ م) را نادیده انگاشته است (Olbrycht, 2010: 722).

۵. نتیجه‌گیری

در این جا، با بیان دیدگاه‌های متفاوت و گاه متناقض، می‌توانیم امیدوار باشیم که به نتایجی

نسبی دست یافته‌ایم، از جمله این‌که اشکانیان، چه آگاهانه و چه بدون برنامه‌ای مدون، خواه با واسطه و خواه بدون واسطه، تلاش داشتند خود را با سنت‌های کهن ایرانی از جمله هخامنشی پیوند دهند. گذشته از این اشکانیان، به سبب ریشه‌های کهن خویش در منطقه آسیای میانه، با چنین سنت‌هایی آشنایی و قرابت داشتند. به نظر می‌رسد انعکاس تلاش‌های اشکانیان در تحقق چنین برنامه‌ای در منابع بیگانه و همچنین شواهد سکه‌شناختی و دیگر بقایای مادی را بتوان، علاوه بر موقعیت‌شناسی خاص اشکانیان، با تلاش‌هایی در راستای ایجاد مبانی مشروعیت‌زا نیز مرتبط دانست. از سوی دیگر، بهتر است از نتایج قطعی و یک‌جانبه نیز فاصله بگیریم. به نظر می‌رسد بهتر است استمرار سنن فرهنگی ایرانی از ادوار گذشته، به‌ویژه هخامنشی، در دوران اشکانی را حاصل فرایند و جریانی دیرپا در تاریخ ایران قلمداد کنیم تا برنامه‌ای مدون و آگاهانه. گرچه در برخی مقاطع، شواهد تاریخی از تأکید برخی پادشاهان اشکانی بر پای‌بندی به این سنن نیز خبر می‌دهند. نکته دیگر به سلسله آتی یعنی ساسانی مرتبط می‌شود: بعید به نظر می‌رسد بالندگی و شکوفایی سنن کهن ایرانی در این دوران را بتوان اتفاقی تازه و بدیع تلقی کرد. سخن بر سر نقش درخشان و غیرقابل‌انکار اشکانیان و تلاش آن‌ها در پاسداشت و نکوداشت سنن مذکور است؛ از نقش واسطه‌گونه اشکانیان نباید غافل بود. این‌که ساسانیان توانسته باشند یاد و خاطره هخامنشیان را تا برپایی شاهنشاهی خود زنده نگه داشته باشند چندان منطقی نیست. از سوی دیگر اشکانیان خود از اقوام ایرانی‌نژاد و ایرانی‌زبانی بودند که دلبستگی خود را به سنن ایرانی در اشکال متنوع و متعددی نشان داده‌اند. شاید شمایل شرقی سکه‌های آنان، بیگانه‌ستیزی، آثار معماری، و ایدئولوژی سیاسی مرتبط با آرمان‌های شاهی بهترین شواهد این مدعا باشند. به نظر می‌رسد بهتر است از تعبیری نظیر سنن معطل‌مانده ایرانی در دوران اشکانی و احیای ایران‌گرایی ساسانی با تردید و احتیاط بیش‌تری سخن به میان آورد.

پی‌نوشت‌ها

۱. مثلاً حمزه اصفهانی درباره اشکانیان این‌گونه می‌نویسد:

در سراسر روزگار اشکانیان، که ملوک‌الطوایف نامیده می‌شدند، از ایرانیان نامی در میان نبود و کسی اندیشه دانش یا اندوختن حکمت را نداشت تا آن‌که با ظهور اردشیر قدرت خود را باز یافتند (اصفهانی، ۱۳۴۶: ۱۷).

۲. در این باره ← آذری، ۱۳۵۴؛ محمدی‌فر، ۱۳۸۹: ۹-۱۴.

۳. برای آگاهی بیش‌تر از نقش ایدئولوژی رسمی ساسانیان در تخریب وجهه اشکانیان ← محمودآبادی، ۱۳۷۹: ۱۸۷-۲۰۴.
۴. برای دیدن بحثی در این باره ← یارشاطر، ۱۳۸۰: ۵۸۵.
۵. ولسکی در این مقاله، «در انتظار تاریخ جدید ایران در عهد پارت»، به ضرورت بازنگری در بررسی تاریخ ایران در عهد اشکانی تأکید فراوان داشته و بی‌شک نقش او به‌مثابه یک آغازگر در این حوزه غیرقابل‌انکار است. برای دیدن تحلیلی درباره آغاز جریان تأثیرگذاری در زمینه احیا و توجه به تاریخ و فرهنگ اشکانیان، که ولسکی و آثار او در اشاعه و گسترش آن نقش اساسی داشتند، ← Olbrycht, 2010: 7-18. این مقاله زندگی‌نامه ولسکی را نیز در بر دارد. در میان آثار باستان‌شناسان نیز باید به اثر درخشان لویی واندن‌برگ و کلاوس شیپمان اشاره کرد. برای مطالعه بیش‌تر ← واندن‌برگ و شیپمن، ۱۳۸۶. این دو در این اثر هنر نقش‌برجسته اشکانی را میانجی هنر هخامنشی و ساسانی معرفی کرده‌اند. در میان محققان حوزه هنر نیز ا. کیل با نگارش مقاله‌ای درباره استمرار هنر پارتی در دوره اسلامی حق تقدم دارد. برای مطالعه بیش‌تر ← کیل، ۱۳۸۱: ۵۴-۶۷.
۶. در این جا باید به نقش و تأثیر مقالات و آثار پژوهش‌گرانی چون مری بویس (در زمینه سنت شفاهی و ادبیات داستانی ایران اشکانی با تمرکز بر گوسان‌ها و نقالان)، ولادیمیر مینورسکی (درباره تتبع و تحقیق در زمینه داستان ویس و رامین)، و آثار جلال خالقی مطلق در حوزه ادبیات پارتی اشاره کرد.
۷. برای دیدن بحث مفصلی در این باره ← واندن‌برگ و شیپمن، ۱۳۸۶.
۸. برای اطلاع بیش‌تر ← Shayegan, 2011: 330.
۹. برای دیدن بحث مفصلی درباره پیوندهای اشکانیان و قبایل آسیای مرکزی ← Olbrycht, 2003: 69-109; Olbrycht, 2000: 35-38.
۱۰. درخصوص پذیرش آداب غیر ایرانی از سوی هخامنشیان بنگرید ← فرای، ۱۳۸۲: ۲۵۱؛ گریشمن، ۱۳۹۰: ۲۳۷.
۱۱. برای بررسی مشروح دیدگاه‌های ولسکی درباره یونان‌گرایی اشکانیان ← Wolski, 1983: 145-156.
۱۲. برای اطلاع بیش‌تر ← Wolski, 1966: 72; Wolski, 1988: 163. در هر دو مقاله از ولسکی متن ارجاع داده شده به‌طور یکسان و مشابه ارائه شده است.
۱۳. درخصوص نشانه‌هایی که روی سکه‌های اشکانیان یاد شده است ← آلام، ۱۳۸۴: ۳۰-۳۲.
۱۴. در این باره ← بروسیوس، ۱۳۸۱.
۱۵. برای اطلاع بیش‌تر ← Frye, 1985؛ رضاخانی، ۱۳۸۳: ۱۹۳-۱۹۴.

۶۲ اشکانیان و سنت‌های کهن ایرانی: پای‌بندی یا عدم تقید اشکانیان ...

۱۶. منظور شایگان از یادبودها، یا نشانه‌های هخامنشی، مشابهت‌هایی میان برنامه‌های سیاسی و فرهنگی اشکانیان و هخامنشیان است که در این جا لقب شاهنشاه و همچنین توسعه‌طلبی‌های نظامی اشکانیان در آسیای صغیر مدنظر است.
۱۷. برای آگاهی بیش‌تر درباره‌ی واژه «کارنه» ← ویدن‌گرن، ۱۳۷۸: ۱۵۱.

منابع

- اصفهانى، حمزه بن حسن (۱۳۴۶). *تاریخ پیامبران و شاهان، تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیا*، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- آذری، علاء‌الدین (۱۳۵۴). «اشکانیان در منابع اسلامی»، مجموعه مقالات همایش اشکانیان، تهران. آلام، ام. (۱۳۸۴). «سکه‌های اشکانی»، ترجمه بهمن نورزاده چگینی، ماهنامه آموزش رشد تاریخ، ش ۱۸. بروسیوس، ماریا (۱۳۸۱). *زنان هخامنشی*، ترجمه هایده مشایخی، تهران: هرمس.
- بهار، مهرداد (۱۳۸۰). *بندهش*، تهران: توس.
- دریایی، تورج (۱۳۹۱). «پادشاهان ساسانی و نیاکان‌شان»، ناگفته‌های امپراتوری ساسانیان، ترجمه آهنگ حقانی و محمود فاضلی بیرجندی، تهران: کتاب پارسه.
- رضاخانی، خداداد (۱۳۸۳). «تیرداد و اردوان، نگاهی به نسب‌نامه نخستین شاهان اشکانی»، فصل‌نامه فرهنگ، ش ۴۹ و ۵۰.
- شپین، کلاوس (۱۳۸۶). *مبانی تاریخ پارتیان*، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: فرزاد روز.
- الطبری، جعفر محمد بن حریر (۱۹۶۸). *تاریخ الطبری تاریخ الرسل و الملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، القاهرة: دارالمعارف مبصر.
- فرای، ر. نلسون (۱۳۸۲). *تاریخ باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی.
- فروه‌وشی، بهرام (۱۳۷۸). *کارنامه اردشیر بابکان*، تهران: دانشگاه تهران.
- کیل، ا. (۱۳۸۱). «رد و نشان پارتی در هنر اسلامی»، اثر، ترجمه کامیار عبدی، ش ۳۳ و ۳۴.
- گریشمن، رومن (۱۳۹۰). *هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی*، ترجمه عیسی بهنام، تهران: علمی و فرهنگی.
- محمدی‌فر، یعقوب (۱۳۸۹). *باستان‌شناسی و هنر اشکانی*، تهران: سمت.
- محمودآبادی، اصغر (۱۳۷۹). «نقش نظام ساسانی در تخریب بناهای سیاسی و فرهنگی اشکانی»، مجله علمی پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، دوره دوم، ش ۲۲ و ۲۳.
- واندن‌برگ، لویی و کلاوس شپین (۱۳۸۶). *نقوش برجسته منطقه الیمایی در دوران اشکانی*، ترجمه یعقوب محمدی‌فر و آزاده محبت‌خو، تهران: سمت.
- ولسکی، یوزف (۱۳۸۳). *شاهنشاهی اشکانی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- ویدن‌گرن، گئو (۱۳۷۸). *فئودالیسم در ایران*، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: قطره.
- یارشاطر، احسان (۱۳۸۰). «تاریخ ملی ایران»، *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان*، به کوشش احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.

- Frye, N. R. (1985). "ANDRAGORAS", *encyclopaedia iranica*, Vol. II, Fasc. 1.
- Olbrycht, M. J. (2000). "Policy and Royal Propaganda in Parthia: Hellenistic Concepts versus Nomadic and Iranian Tradition under the Arsacids", *Kulturnoe nasledije Turkmenistana, glubinnye istoki i sovremennye perspektivy*, V. M. Masson (ed.), Aşgabat: Materialy k meždunarodnoj naučnoj konferencii.
- Olbrycht, M. J. (2003) "Parthia and Nomads of Central Asia. Elements of Steppe Origin in the Social and Military Developments of Arsacid Iran", *Mitteilungen des SFB "Differenz und Integration"*, I. Schneider (ed.), Militär und Staatlichkeit, Halle: Saale.
- Olbrycht, M. J. (2010). "Jozef Wolski 1910-2008; An Epitaph", *Anabasis, Studia Classica et Orientalia, Orientis Splendor, Studies in Memory of Jozef Wolski*, M. J. Olbrycht (ed.), Rzeszów: Wydawnictwo Uniwersytetu Rzeszowskiego.
- Olbrycht, M. J. (2012). "Shayegan, Arsacids and Sasanians", *GNOMON*, Vol. 84, No. 8.
- Shayegan, M. R. (2011). *Arsacids and sasanians: Political Ideology in Post-Hellenistic and Late Antique Persia*, Cambridge: Cambridge university.
- Tacitus, The Annals, <http://classics.mit.edu/Tacitus/annals.html>, [Accessed 3rd May 2012-31st March 2013].
- Tacitus. C. (1831). *The Annals of Cornelius Tacitus, the Roman Historian*, translated by Arthur Murphy, London: Jones and Co.
- Wolski, J. (1966). "Les Achéménides et les Arsacides: Contribution à l'histoire de la formation des traditions iraniennes", *Syria*, Vol. 43, No. 1/2.
- Wolski, J. (1983). "Sur le 'philhellénisme' des Arsacides", *Gerion*, Vol. 1.
- Wolski, J. (1985). "Dans l'Attente d'une nouvelle histoire de l'Iran Arsacide", *Iranica Antiqua*, Vol. 20.
- Wolski, J. (1988). *Le titre de "roi des rois" dans l'idéologie monarchique des Arsacides*, Akadémiai Kiadó.
- Yarshater, E. (1971). "Were the Sasanian Heires to the Achaemenides?", *la Persia nel Medioeva*, Rome.

